

# راه‌رستگاری

## بنام خداوند بخشنده مهربان

-۴-

مقدمه مؤلف:

ستایش خداوندی را سزااست که هر ساله و مقاله‌ای بستانش او را افتتاح  
میشود و درود و رحمت برسید ما محمد (ص) صاحب نبوت و رسالت و آل و اصحاب وی باد  
که راهنمایان از گمراهی و ضلالت بودند.

پس ای برادر دینی از من درخواست نمودی که نتیجه و اصرار علوم  
را برای تشریح دهم و از غوغای مذاهب و رموز آن با خبرت نمایم و آنچه را که  
در میان مذاهب مختلفه و فرقه‌های متباینه در راه پیدا کردن حق و صراط مستقیم  
مقایسه و مشاهده نموده‌ام و در راه استخلاص حق در بین فرق کوشیده‌ام برای  
حکایت نسایم و از چیزی که باعث جرئت من شد برای آنکه خود را از حسیض تقلید  
یا وج استیصار و اجتهاد پرسیانم آگاهت مه‌ازم و چیزی که اولاً از نام کلام  
استفاده نمودم و ثانیاً از طریق اهل تعلیم یعنی آن کسانی که در درک حقیقت فقط  
بتقلید امام اکتفا میکنند، آگاهی یافتم و ثالثاً از طریق فلسفه واقف گشته و  
بالاخره خوشنودی و رضایتی که از طریق تصوف حاصل نمودم و حقایقی که در بین  
بررسی بسفغان مردم برایم روشن گشته و چیزی که باعث شد من از بغداد دست  
از تدریس و ترویج علم کشیدم با اینکه دانشجو زیاد بود و امریکه موجب شد که  
پس از مدت زیادی از بغداد بنیشابور بازگشت نمودم برای تویان کنم. تمام  
این مطالب و مسائل را برای تو شرح میدهم و دعوت تو را اجابت مینمایم زیرا  
بیدانم که با میل کاملی از من درخواست نموده‌ای و این پرسش‌ها را پاسخ  
میدهم در حالی که از خداوند یاری خواسته و بر او توکل نموده و از او  
توفیق میخواهم.

باید که اختلاف بشر در ادیان و ملل و سپس اختلاف امت در مذاهب  
منشسته و فرقه‌های گوناگون و متباین، دریای عمیقی است که بیشتر مردم در آن  
غرق شده و جزعده کمی دیگران هلاک و نابود گردیده‌اند و هر گروهی حق را  
در مذهب خویش می‌بیند و تنها خود را ناجی می‌پندارد « کل حزب بما الیه‌هم  
فرعون » و این همانست که سید انبیاء محمد (ص) آن بزرگوار صادق با وعده  
داده است و فرموده است که « بزودی امت من بپفتاد و چند فرقه منشعب میشود

واژ تمام ایشان فقط يك فرقه ناجی میباشد (۱) و نزدیک است آنچه وعده داده است محقق گردد.

من از آغاز جوانی یعنی از آن وقت که سالم بعد بلوغ رشیده و قبل از رسیدن بمن بیعت که تا کنون عمرم از پنجاه گذشته هفتاد در این دریای بیکران و ژرف شناور بوده و برخلاف مردمان ترسو در آن غواصی کردم و در هرورطه و جزیره آت فرورفته و در عقاید هر فرقه و دسته ای تخصص و کجکامی نمودم اسرار و رموز هر طایفه را جستجو و بررسی کردم تا اینکه حق را از باطل تمیز داده وسنت را از بدعت تشخیص و هم با اهل باطن معاشرت نکردم مگر این که دوست داشتم از باطن او اطلاع پیدا کنم. مرد ظاهر ساز را ملاقات ننمودم جز اینکه میخواستم بظاهر سازی وی علم حاصل نمایم. فیلسوفی را ندیدم مگر اینکه قصد داشتم که برکنه فلسفه وی واقف شوم بامتیکی گفتگو ننمودم جز اینکه اراده داشتم از نتیجه آلام و مجادله او مطلع گردم. باصوفی مصاحبت نکردم مگر اینکه حریص بودم که برصفاء نفس وی آگاهی یابم بمسبب نظر نکردم جز اینکه میخواستم حاصل نتیجه عبادت او را دریابم. زندیق گمراه را تعقیب ننمودم مگر اینکه مترصد و منتظر بودم از اسباب و علل زنده و گمراهش متنبه و آگاه شوم.

تشنگی ادراک حقایق و وصول بحق از آغاز جوانی و ابتداء امر بامن همراه و از عبادت فطری من بود، این تشنگی اختیاری من بود و فطری بود که خداوند متعال در نهاد من بودیم نهاده و جلیلی من قرار داده بود تا اینکه رشته تقلید را از هم بگسست و عقاید موروثی که از این و آن رسیده بود درهم شکست و در همان عهد سکود کی خود را از زیر بار تقلید موروثی رها ساختم زیرا می دیدم که اطفال نصاری و یهود و کودکان مسلمان هنگی در همه مذاهب پدر و مادر خود نشو و نما کرده و عقاید موروثی اولیاء خویش پرورش می یابند این حدیث را هم شنیده بودم که پیشتر بزرگوار فرموده است که «هر مولودی نخست بر فطرت اسلام زائیده میشود و پدر و مادرش او را یهودی و نصرانی و مجوس مینمایند.» (۱)

بنابر این قوای باطنی من بمرکت درآمد و مرا بدریافت فطرت اصلی می خواند و بر آن شدم که بینم حقیقت فطرت اصلی چیست و آن را از عقاید فاضلی که از تلقینات پدر و مادر و آموزگار و استاد حاصل میشود جدا نمایم، پس بخود گفتم چنین مطلوب من علم بحقایق امور است پس نخست باید بدانم که حقیقت علم چیست؟ و علم حقیقی کدام است؟

(۱) ستفرق امتی علی یشرف و سبعین فرقه، الناجیه منهم واحده .

(۲) کل مولود یولد علی الفطره الا ان ابواه یهودونه او نصرانه او مجسانه .

پس از تأمل این نکته برایم آشکار شد که علم حقیقی و اطمینان بخش، آن علمی است که بهیچوجه، غلط و شك و تردیدی آن راه نیابد، بلکه باید به درجه ای از یقین رسیده باشد که تشکیك هیچ مشککی موجب ذوال و تردید آن نکرده و اگر کسی ادعای بطلان آنرا نماید بدلیل این که سنگی را خلا یا عصائی را اژدها میکند باز همچگونه شكی در حقیقت آن علم پیدا نشود. مثلاً وقتی که من دانستم ده عدد بیشتر از سه عدد است و کسی منکر این قضیه گردد و برای درستی گفته اتار خود بگوید من این چوب را اژدها میکنم و او تمام بکند و آن را من مشاهده نمایم من ذلك هیچ شك و تردیدی در علم یقین من ایجاد نمی شود و از خرق عادت می که در برابر چشم من نموده چیز تعجب چیز دیگری در من پیدا نمیگردد و علم باین که عدد ده بیشتر از سه است از من زایل نخواهد شد، بنا برین دانستم هر چیزی را که من بدینگونه بر آن علم پیدا نکنم و بدین درجه از یقین نرسیده باشد درخور وثوق و اطمینان نیست و مایه آرامش نفس نخواهد بود و هر علمی که مورد وثوق و اطمینان و اعتماد نباشد آن علم حقیقی و واقعی نباشد.

## فصل اول

### « ورود در فلسفه و انکار کردن تمام علوم »

پس از اینکه در دانشهای خود بررسی نمودم، نفس خوبشرا از دانشی که موصوف بدین صفت باشد خالی و عاطل یافتم و دیدم جز در محسوسات و ضروریات اینگونه دانش در من وجود ندارد. بگوید گفتیم اکنون که از اقتباس مشکلات نوید گردیده ایم جز ضروریات و محسوسات راه دیگری ندارم پس ناچارم اولاً در محسوسات از غلط اینم کردم و بآن اطمینان پیدا نمایم تا سپس از محسوسات و بدیهیات بمقولات و نظریاتش بی برم. و اول باید یقین پیدا کنم که آیا اعتماد من از خطا در ضروریات مانند اعتمادی است که سابقاً در تقلیدات داشتم و از جنس اعتماد بیشتر مردم و توده می باشد یا آنکه اعتماد و اطمینان واقعی است و دارای هیچگونه خلل و فساد نیست؟

بنا برین جدأ در محسوسیات و ضروریات تأمل و دقت نمودم و تعمق کردم که آیا ممکن است نفس من در آنها شك و تردیدی داشته باشد یا خیر؟ پس از تدبیر در یافتنم که نفسم در امور محسوسه نیز تشکیك مینماید و حاضر نیست خود را تسلیم کند باین که در محسوسات مأمون از غلط و خطا میباشد و می گوید: چگونه میتوان بمحسوسات اعتماد نمود در صورتی که نیرومندترین حواس که حس بینائی است خطا و اشتباه مینماید، چنانکه وقتی توبسایه نگاه میکنی

می‌بنداری که ساکن و غیر متحرك است و بسكونت آن حكم مینمائی. ولی پس از ساعتی بتجربه و مشاهده می‌فهمی که آن متحرك میباشد و حرکتش هم ناگهانی نیست بلکه بتدریج و پیوسته حرکت میکند بطوری که هیچ حالت سکون ووقفه در آن وجود ندارد، یا آنکه وقتی بستاره نگاه میکنی آنرا کوچک مبینی و باندازه دیناری مبینداری، سپس ادله هندسی ثابت میکند که آن از زمین هم بزرگتر میباشد.

این گونه تضایا در محسوسات زیاد است که حاکم حس در آن حکومت مینماید و دادرس عقل آن را تکذیب میکند بطوری که قابل هیچگونه دفاع نمی‌باشد.

بعقد لغتم بنابراین محسوسات هم در خور وثوق و قابل اعتماد نیست پس شاید غیر از امور عقلی آنها در اولیات (مانند آنکه عدد ده بیشتر از سه است وافی و اثبات دریک چیز جمع میشوند یا اینکه حادث قدیم و موجود معدوم و واجب ممکن نمیشود و امثال آنها) مجیز دیگری نباید اعتماد کرد.

محسوسات در جواب گفتند: «چگونه میتوانی بقیلیات اعتماد پیدا کنی و از کجا که اعتماد واطمینان تو بامور عقلیه باشد اعتمادت بامور محسوسه باشد تو بن اعتماد داشتنی و باحکام و قضاوتهای من واثق و مطمئن بودی، لیکن حاکم عقل آمد و اینرا تکذیب نموده، و اگر دادرس عقل نمی‌آمد تو بحکم من ایمان داشتی و بتصدیق آن پایدار بودی، پس شاید ماوراء ادراک عقل حاکم دیگری باشد که وقتیکه ظاهر شود حکومت و قضاوت عقل را تکذیب نماید چنانکه حاکم عقل آمد و قضاوت حس را ابطال نمود و عدم ظهور آن ادراک دلیل بر عدم وجود آن نخواهد بود.»

نفس اندکی در جواب این اشکال متوقف گشت و آنرا بعالم خواب تأیید نمود و گفت: آیا نمیبینی که تو در خواب باموری اعتقاد پیدا میکنی و احوال را خیال مینمائی و از برای آنها وجود و حقیقتی قائل میشوی و در آن حالت هیچ گونه شکمی درباره آنها نمینمائی ولی وقتیکه بیدار شدی آگاه میشوی که از برای آن معقدات و بندارهای تو اصلی نبوده و وجود واقعی نداشته اند پس بچه چیز میتوانی اینم باشی از اینکه تمام آن چیزهاییکه در بیداری بوسیله حس یا عقل بآن اعتماد پیدا کرده‌ای فقط نسبت بعالم خواب توحق باشد و ممکن است حالت دیگری برایت ایجاد شود که نسبت آن بیداری تو مانند نسبت بیداریت بعالم خواب باشد و بیداری نسبت بآن حالت خوابی بوده باشد و وقتی که آن حالت برایت پیدا شود یقین حاصل میکنی که کلیه آن اموریکه بعقل خود تصور نموده‌ای پندارهایی بیش نبوده و نتیجه‌ای از آنها حاصل نخواهد شد و شاید آن حالت همان حالنی باشد که صوفیه آنرا «مالت خود میدانند زیرا آنان مبیندازند که وقتی که از خود بی‌خبر شدند و در کیفیات نفسانی فرو رفتند عوالم و احوالی را مشاهده میکنند که با عوالم عقلیه توافقی و متناسبی ندارد؛ یا شاید آن حالت، مرك

باشد چنانکه رسول خدا (ص) فرموده که: مردم خوابند، وقتی که مردند بیدار و آگاه میگردند. (۱)

پس شاید زندگی دنیا خواهی باشد نسبت به عالم آخرت و هنگامیکه انسان مرد، اشیاء و حقایق برایش روشن و آشکار میشود برخلاف آنچه را که اکنون مشاهده مینماید و آن وقت است که باو گفته میشود که ای بشر تو از این جهان غافل بودی پس ما برده از پیش چشم تو برداشتیم و امروز دیده‌های تو تیز گردیده و خوب بیندانی یافته است. (۲)

و نتیجه این مطالب و افکار در ذهنم غطور کرد و در نفس راسخ گشت در صدور علاج و رفع مشکل برآمدم ولی افسوس که برایم میسر و مقصور نبود چه آنکه رفع آن اشکالات بدون دلیل غیر ممکن و اقامه دلیل هم ممکن نبود مگر از ترکیب و آلیف علوم اولیه و چون علوم اولیه برای من غیر مسلم و مورد اعتماد نبود بنا براین ترکیب دلیل و اقامه برهان امکان ناپذیر بود!

این درد بسیار مشکل و تقریباً مدت دو ماه دوام داشت و من در این مدت بدون تظاهر و بر حسب حال و باطن بر مذهب مسطه و شک و تردید بسر میبردیم تا اینکه خداوند متعال آن مرض را شفا بخشید و نفس بسوی صحت و اعتدال بازگشت ضروریات عقلیه که مورد انکار من بود مقبول واقع شده و بآنها وثوق و اعتماد پیدا شد و آن ایمان و اطمان بوسیله ترکیب دلیل و اقامه برهان حاصل نگردید بلکه بجهت نوری بود که خداوند متعال آنرا در سینه ایجاد فرمود (۳) و همان نور است که کلید بیشتر معارف و علوم میباشد و کسی که گمان میکند کشف حقایق فقط موقوف به استدلال و برهان است رحمت واسمه الهی را تک و کوچک پنداشته است. چنانکه وقتی از رسول خدا از شرح و معنی آن سؤال شد که خداوند متعال فرموده است: «کسی را که خداوند میخواهد او را هدایت نماید سینه او را برای اسلام باز و گشاد میکنند» (۴) حضرت در جواب فرمود: «آن نوری است که خدا در دل جاری میسازد و سینه بوسیله آن باز و گشاد میگردد» (۵) سپس از حضرت سؤال شد که آثار و علائم آن چیست؟ فرمود: امراض از عالم پست و مادی و توجه به جهان ابدی و منوی (۶) و نیز این همان نور است که

(۱) الناس نیام اذا ماتوا اتبهوا .

(۲) لاند کنت فی غملة من هذا فکشفنا عنک فصارتک فیسرتک الیوم جدید .

(۳) اشاره به هدیه است که پیغمبر اکرم فرموده است که العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء

(۴) فمن یرد الله ان یردیه به شرح صدره للاسلام .

(۵) من نور یقذفه الله فی القلب فیشرح به الصدر

(۶) النجافی عن دارالغرور والایابة الی دارالخلود .

رسول اکرم فرمود : « خداوند متعال مخلوقات را در تاریکی آفرید سپس از نور خود بایشان پاشید » (۱)  
 و این نور گاهی از چشمه جود الهی جاری میشود و باید آن وقت را مترصد و مراقب بود که از دست نرود چنانکه پیغمبر بزرگوار فرموده است « برای پروردگار شما در روزگار شما سیماهای فرح بخشی است . آگاه باشید و خودتان را در معرض آن قرار دهید . »

و مقصود از این سخن این است که در طلب مقصود کمال جدیت و کوشش معمول شود تا اینکه منتهی نشود بطلب چیزی را که مطلوب نبوده است چه آنکه اولیات و بدیهیات قابل طلب و در غور جستجو نیستند زیرا آنها در ذهن حاضرند و چیز حاضر و قنیه که مورد طلب واقع شود منقود و پنهان میگردد بنا بر این کسی که غیر مطلوب را طلب نماید در طلب مطلوب کوتاهی کرده است « ناتمام »

(۱) ان الله تعالى خلق الخلق في ظلمة ، ثم رش عليهم من نوره .

نامه ایست از آقای عبدالرحمن لرتز  
 دکنه جمعیت کنگره مسلمین امریکا بعنوان  
 جناب آقای دکتر حسن امامی ( امام جمعه  
 تهران ) که با پاسخ ایشان یکجا چاپ و  
 بدین وسیله توجه مسلمانان ایران را خیر و نوری  
 که اسلام در امریکا دارد جلب مینماید  
 « جلوه »

The American Muslim  
 Congress  
 W. E. Abdur Rahman  
 Lutz , Secretary The  
 Council

بسم الله

دکتر امامی عزیز

( السلام علیکم )

کنگره مسلمین امریکا سعی است که نکات ابهامی که در افکار عموم اهالی امریکا نسبت باسلام که موجب سوء تفاهات و تنفر بآن است برطرف سازد . برای این منظور سعی کرده ایم قدمهایی برداریم تا بتوانیم ملت قوی مسلمی در این کشور ایجاد نماییم . بهلاوه کنگره در نظر دارد افراد مسلم ساکن امریکا را متحد سازد . عقاید عمومی اینجا قویاً بر ضد اسلام است .